



دوفصلنامه تخصصی فقه نظام  
سال اول - شماره دوم - پاییز و زمستان ۱۴۰۰  
Bi-Quarterly faqhe nezam  
vol. 1 no. 2 autumn & winter 2021

## بررسی فقهی حکم سپردن مناصب سیاسی به بانوان

محمد مهدی اسلامیان<sup>۱</sup>

### چکیده

یکی از موضوعات چالشی در فقه نظام سیاسی، سپردن مناصب سیاسی به بانوان در حکومت اسلامی است. نوشتار پیش رو بر اساس روش فقهی و استفاده از منابع اصیل فقهی، به تبیین ادله جواز و عدم جواز سپردن مناصب سیاسی به بانوان می پردازد و آن‌ها را مورد نقد و بررسی قرار می دهد. نتیجه پژوهش نشان می دهد تصدی مناصب عام ولایی مثل ولایت فقیه برای زنان جایز نیست، ولی در مناصب پایین تر - هر چند در محدوده ای اندک دارای ولایت شوند - حق تصدی گری دارند. البته در هر صورت باید مقتضای عناوین ثانویه ای همچون مفسده، رعایت شود. این نتیجه بر اساس تلاش نگارنده در این نوشتار است و چه بسا ادله دیگری وجود داشته باشد که با ملاحظه آن‌ها نتیجه ذکر شده دست خوش تغییراتی شود.

### کلیدواژه‌ها

منصب سیاسی - ولایت زنان - ولایت مردان - حکومت اسلامی.

---

<sup>۱</sup> استاد سطوح عالی حوزه علمیه قم و پژوهشگر پژوهشگاه فقه نظام. (نویسنده مسئول) | Mmeslamian09@gmail.com  
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۶/۱۷ | تاریخ تأیید: ۱۳۹۹/۱۰/۲۲

## مقدمه

یکی از چالش‌های فراروی حکومت دینی، موضوع به‌کارگیری زنان در مسئولیت‌ها و مناصب مختلف سیاسی در کشور است. هرچند طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، برخی مسئولیت‌های اساسی، قید «(رجل مذهبی-سیاسی)» را بر دوش می‌کشد،<sup>۱</sup> اما نسبت به برخی دیگر مانند ریاست مجلس، شورای نگهبان،<sup>۲</sup> خبرگان و حتی ولایت فقیه<sup>۳</sup> این شرط در قانون تصریح نشده و آنچه تاکنون در جمهوری اسلامی ایران رخ داده بیشتر، سپردن مناصب پایین‌تر از وزارت به بانوان بوده است. این مسئله مخالفان و موافقان دارد. گفتنی است اختلاف در این مسئله در فضای علمی کشور نیز بروز داشته است.

در بحث پیش‌رو این پرسش مطرح است که آیا سپردن مناصب سیاسی به زنان جایز است؟ در پژوهش پیش‌رو ضمن پاسخ به این پرسش، پرسش‌های دیگری نیز از جمله چیستی دو مفهوم «منصب» و «ولایت» و اقوال در مسئله پاسخ داده خواهد شد. نسبت به پرسش اول، به نظر می‌رسد فقط در برخی مناصب بتوان حکم به عدم جواز تصدی توسط بانوان داد. در این نوشتار مهم‌ترین ادله مخالفین و موافقین مورد بررسی و نقد قرار می‌گیرد.

## پیشینه

فقیهان پیشین، شرط ذکوریت (مرد بودن) برای تصدی مناصب را بیشتر در باب قضا و یا افتا مطرح کرده‌اند، اما بعد از انقلاب اسلامی، برخی از فقها مانند آیت الله مؤمن قمی در کتاب الولايه الالهيه الاسلاميه، حسینعلی منتظری در نظام الحکم فی الاسلام و آیت الله مظاهری در فقه الولاية و الحکومه الإسلامیه در عداد شروط ولی فقیه نیز به این بحث پرداخته‌اند موضوع سپردن سایر مناصب سیاسی به بانوان کمتر مورد بررسی قرار گرفته است. علاوه بر این آیت الله آصفی مقاله‌ای در این باره با عنوان «زن و ولایت سیاسی و قضایی» به رشته تحریر

۱. اصل ۱۱۵ قانون اساسی.

۲. اصل ۹۱ قانون اساسی.

۳. اصل ۵ و ۱۰۹ قانون اساسی.



درآورده است. این موضوع، در آثار دیگر از منظر حقوقی مورد بررسی قرار گرفته و کمتر به جنبه فقهی آن پرداخته شده است.

## ۱. مفاهیم

مفهوم‌شناسی برخی از واژگان، به تبیین بهتر موضوع مورد بحث کمک می‌کند؛ بر این اساس، دو واژه «منصب» و «ولایت» به صورت مختصر بررسی می‌شود.

### ۱-۱. منصب

منصب در لغت به معنای حسب و مقام است. از مصادیق این مفهوم، ولایت‌های سلطانی و شرعی است و زمانی که به این معنا استعمال شود، جمع مکسر آن مناصب خواهد بود.<sup>۱</sup>

### ۲-۱. ولایت

ولایت از ریشه «ولی» به معنای قرب و نزدیک بودن است. «وَلِیٌّ» یعنی تدبیر کرد و سیاست ورزید.<sup>۲</sup> واژه «ولایت» به معنای «سلطان» نیز به کار رفته<sup>۳</sup> و در اصطلاح به معنای نفوذ عمل است؛<sup>۴</sup> به این معنا که انسان مباشر، متصدی و عامل امور شخص دیگر باشد و اقداماتش را بر این اساس سامان دهد که چیره و مسلط بر آن شخص است.

<sup>۱</sup>. واسطی، زبیدی، تاج العروس، ج ۲، ص ۴۳۸.

<sup>۲</sup>. جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح، ج ۶، ص ۲۵۲۹.

<sup>۳</sup>. همان.

<sup>۴</sup>. سبزواری، سیدعبد الاعلی، مهذب الأحكام، ج ۱۱، ص ۲۴.



## ۲. دیدگاه‌ها

نسبت به منصب ولایت فقیه تنها یک قول وجود دارد که عبارت است از: «عدم جواز سپردن این منصب به بانوان»،<sup>۱</sup> ولی نسبت به سایر مناصب سیاسی، سه قول مطرح شده است:

۱. عدم جواز مطلقاً؛<sup>۲</sup>

۲. جواز مطلقاً؛<sup>۳</sup>

۳. تفصیل بین عدم جواز در مقام ولایت عام و جواز در سایر مناصب.<sup>۴</sup>

در ادامه، با بررسی و نقد دو قول اول، به صحت قول سوم - به عنوان قول مختار - خواهیم

رسید.

### ۱-۲. بررسی قول به عدم جواز

با بررسی کلمات فقها معلوم می‌شود که برخی قائل به عدم جواز سپردن مناصب سیاسی به زنان هستند.<sup>۵</sup> برای این ادعا، ادله متعددی قابل اقامه است.

### ۱-۱-۲. دلیل اول: آیات

در این بخش به دو آیه از قرآن کریم اشاره می‌کنیم:

۱. «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ». <sup>۶</sup> و آیه «قَوَّام» صیغه مبالغه از ماده قیام است و قییم یک گروه، کسی است که سیاست و اداره امر را برعهده دارد.<sup>۷</sup>

۱. مظاهری، حسین، محقق مجید هادی زاده، فقه الولاية و الحکومة الإسلامية، ج ۱، ص ۲۹۳.

۲. نجف‌آبادی، حسینعلی منتظری، نظام الحکم فی الإسلام، ص ۱۲۰.

۳. آصفی، محمد مهدی و جمعی از مؤلفان، «زن و ولایت سیاسی و قضایی»، مجله فقه اهل بیت (ع)، ج ۴۲، ص ۴۷.

۴. همان ص ۷۰.

۵. نجف‌آبادی، حسینعلی منتظری، نظام الحکم فی الإسلام، ص ۱۲۰.

۶. (مردان، سرپرست و نگهبان زنانند، بخاطر برتری‌هایی که خداوند(از نظر نظام اجتماع) برای بعضی نسبت به بعضی دیگر قرار داده است، و بخاطر انفاق‌هایی که از اموالشان(در مورد زنان) می‌کنند) سوره نساء، آیه ۳۴.

۷. فراهیدی، خلیل، کتاب العین، ج ۵، ص ۲۳۲.



بر این اساس، آیه مبارکه تدبیر امور زنان را بر عهده مردان قرار داده است<sup>۱</sup> و در صورتی که قیومت مردان بر زنان، عمومیت داشته باشد و امور خارج از منزل را نیز شامل شود، تصدی ولایت امت و مناصب حکومتی مخالف آیه خواهد بود؛ زیرا تصدی آن‌ها توسط زنان با اداره کردن امور مردان همراه است. اما عمومیت علاوه بر این که در کلمات مفسرین نیز وجود دارد، از فقره بعدی آیه که تعلیل به‌شمار می‌آید، قابل استفاده است: «بما فضل الله بعضهم علی بعض» چه این که مراد از بعض اول، مردان و مراد از بعض دوم، زنان است<sup>۲</sup> و هم این که در آیه از تعبیر الرجال بهره برده شده نه ازواج که اختصاص به امور منزل داشته باشد<sup>۳</sup> و شاهد دیگر این که در یک روایت به‌گونه‌ای به این آیه استناد شده است که با عمومیت معنای آن تناسب دارد.<sup>۴</sup> اگر هم ظاهر آیه مختص به امور خانواده باشد، به اولویت قطعی و دلالت التزامی، بر عدم صلاحیت زنان برای تصدی سایر امور اجتماعی دلالت دارد.<sup>۵</sup>

## اشکال

اشکال‌های متعددی نسبت به این استدلال شده است:

اول، عمومیت، خلاف ظاهر است؛ زیرا تعلیل دوم؛ «بما انفقوا» در اختصاص به امور منزل، ظهور دارد؛ زیرا مراد از انفاق مهریه و نفقه است<sup>۶</sup> و این که گفته شود با توجه به تعبیر الرجال در مقابل الزواج<sup>۷</sup> و نیز تعلیل «بما فضل الله» مراد آیه عومیت است، صحیح نیست؛ زیرا حتی وجود چنین احتمالی که برخاسته از تعلیل «بما انفقوا» است، آیه را مجمل و غیر قابل استناد می‌کند و یا این که می‌توان گفت نتیجه، تابع اخس تعلیل‌ها است و تعلیل اخص در مقام، اختصاص به امور منزل را ثابت می‌کند.

۱. مؤمن قمی، محمد، الولاية الالهيه الاسلاميه، ج ۳، ص ۱۶۹ و سبحانی تبریزی، جعفر، نظام القضاء و الشهادة، ج ۱، ص: ۴۹.

۲. همان، ص ۱۶۹.

۳. علی اکبر رشاد، دانشنامه فاطمی، ج ۵، ص ۲۱.

۴. ابن بابویه، محمد، الأمالی (للصدوق)، ص ۱۹۳؛ ابن بابویه، محمد، علل الشرائع، ج ۲، ص ۵۱۲.

۵. مازندرانی، علی اکبر سیفی، دلیل تحریر الوسيله - ولایه الفقیه، ص ۱۴۷.

۶. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ج ۳، ص ۶۹.

۷. علی اکبر رشاد، دانشنامه فاطمی، ج ۵، ص ۲۱.





دوم، دلیل اخص از مدعا است و ولایت زنان بر زنان را نفی نمی‌کند<sup>۱</sup> و اولویت قطعیه هم نسبت به همه مناصب نیست؛ زیرا تنظیم امور منزل در همه شئون غیر از انجام وظایف خاص در حیطه‌ای خاص در مناصب سیاسی است. البته نسبت به ولایت عام می‌توان گفت این اولویت ثابت است و شأن نزول هم نمی‌تواند مخصّص آیه قلمداد شود و منافاتی با عمومیت ندارد،<sup>۲</sup> اما روایتی هم که به‌عنوان شاهد برای عمومیت به آن استدلال شد، از لحاظ سند تمام نیست؛ زیرا سند این روایت، مشتمل بر ابا الحسن البرقی و حسن بن عبدالله است که مجهول هستند. بنابراین آیه بر ممنوعیت زنان، در مطلق مناصب سیاسی، دلالت ندارد، بلکه ممکن است فقط در منصب ولایت عام و مناصبی که دارای ولایت گسترده است، از تصدی زنان منع کند.

۲. «وَلِلرِّجَالِ عَلَیْهِنَّ دَرَجَةٌ». <sup>۳</sup> ظاهر فقرات قبل این آیه، به‌ویژه «لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِی عَلَیْهِنَّ» این است که برای زنان بر عهده مردان حقوقی قرار داده شده<sup>۴</sup> و یا حتی ممکن است به ذهن متبادر شود که جایگاه مرد و زن مساوی است و شارع با این تعبیر «وَلِلرِّجَالِ عَلَیْهِنَّ دَرَجَةٌ» به منزلت مرد اشاره کرده و وجود حقوق متقابل را به معنای تساوی آنها در همه مراتب اجتماعی نمی‌داند<sup>۵</sup> و اگر بخواهیم زنان را در مناصب سیاسی، مساوی با مردان قلمداد کنیم، مخالفت با این تفاوت درجه می‌باشد و یا این‌که اگر یک زن متصدی امر ولایت و مناصب سیاسی شود، دارای مزیت بر همه امت از جمله مردان خواهد بود که این تفضیل نفی شده است.<sup>۶</sup>

۱. آصفی، محمد مهدی و جمعی از مؤلفان، «زن و ولایت سیاسی و قضایی»، مجله فقه اهل بیت (ع)، ج ۴۲، ص ۵۰-۵۶.

۲. مؤمن قمی، محمد، الولاية الالهيه الاسلاميه، ج ۳ ص ۱۷۰.

۳. (و مردان بر آنان (زنان) برتری دارند) سوره بقره، آیه ۲۲۸.

۴. گلپایگانی، محمدرضا، القضاء والشهادات (گلپایگانی)، ج ۱، ص ۴۵.

۵. سبحانی تبریزی، جعفر، نظام القضاء و الشهادة، ج ۱، ص: ۶۰ و مازندرانی، علی اکبر سیفی، دلیل تحریر الوسيله - ولاية الفقيه، ص ۱۴۹.

۶. مؤمن قمی، محمد، الولاية الالهيه الاسلاميه، ج ۳ ص ۱۷۴.

این بیان تمام نیست؛ زیرا تفضیل مطرح شده در آیه مبارکه، قضیه موجبه جزئیه بوده و با وجود مصادیقی مثل میراث، طلاق و غیره، صادق است و نیاز به محروم کردن از مناصب سیاسی نیست و تعدی از آن تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه خود دلیل بوده<sup>۱</sup> که باطل می‌باشد و این که، این آیه در میان آیات طلاق قرار دارد و این آیات، برای زن و مرد در درون خانواده، در برابر تکالیفی که برایشان قرار داده شده، حقوق و تکالیفی را بیان می‌دارد با این تفاوت که تکالیف و حقوق مردان با تکالیف و حقوق زنان متفاوت است.<sup>۲</sup> پس سیاق این آیات امور خانواده بوده و تعدی آن به غیر از امور خانواده، احتیاج به دلیل دارد.

بیان دیگر این که، در همین آیه می‌فرماید: «وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ»<sup>۳</sup> و معروف آن چیزی است که مردم به واسطه ذوق زندگی اجتماعی‌شان، آن را متداول می‌دانند<sup>۴</sup> و در عرف هم این فرق بین زن و مرد وجود دارد و شاهد آن هم، تصدی امر قضاوت و مناصب سیاسی توسط مردان است. اما این بیان هم محل اشکل است؛ زیرا از طرفی مراد از معروف، عرف عامه نیست، بلکه معروف حسن و قبح عقلی مطابق با فطرت است و اثبات تفاوت بین زن و مرد به واسطه این آیه، تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه دلیل است که تمام نیست. اما در صورت پذیرش گفته مستدل که مراد از معروف، عرف عامه باشد، در این بیان هم دو احتمال وجود دارد: یا عرف بما هو عرف ملاک است و یا عرف خاص در زمان نزول. اگر عرف حین نزول مراد باشد یعنی چون در عرف آن زمان رایج نبوده و امضا شارع احراز نمی‌شود پس الان هم مشروع نیست، می‌توان گفت که سیره بر استفاده از مردان بوده، نه این که سیره این باشد که از زنان در این مناصب استفاده نشود،<sup>۵</sup> چه این که ممکن است منصوب نشدن، از باب جمع نبودن سایر شرائط بوده نه عدم صلاحیت. بعلاوه این که برای کشف عرف زمان نزول یا باید در آن زمان، تحقق خارجی پیدا کرده باشد و عدم ردع شارع نسبت به آن کشف

۱. سبحانی تبریزی، جعفر، نظام القضاء و الشهاده، ج ۱، ص: ۶۰.

۲. مؤمن قمی، محمد، الولاية الالهيه الاسلاميه، ج ۳ ص ۱۷۵؛ آصفی، محمد مهدی و جمعی از مؤلفان، «زن و ولایت سیاسی و قضایی»، مجله فقه اهل بیت (ع)، ج ۴، ص ۵۷.

۳. سوره بقره، آیه ۲۲۸.

۴. طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۲۳۲.

۵. سبحانی تبریزی، جعفر، نظام القضاء و الشهاده، ج ۱، ص: ۶۴.





شود که گفته شد، چنین سیره‌ای ثابت نیست و یا این‌که راه کشف این است که ارتکازات و پیش‌زمینه‌هایی نزد عرف و عقلای زمان شارع و نزول وجود داشته و راه‌هایی برای اثبات عدم ردع از این سیره وجود دارد<sup>۱</sup> و در مقام آن‌چنان‌که خواهد آمد، ارتکاز رجوع به خبره وجود داشته و در این ارتکاز تفاوتی بین زن و مرد نمی باشد و از این ارتکاز هم شارع ردع نفرموده است. اما اگر مراد عرف بماهو عرف باشد، یعنی در هر جامعه‌ای به تناسب با عرف همان جامعه، رجوع شود در این صورت، شرط، اشتراط ذکورت نخواهد بود، بلکه نظر عرف شرط بوده و در هر جامعه‌ای متغیر است.

## ۲-۱-۲. دلیل دوم: روایات

### ۲-۱-۲-۱. روایات نهی از تسلط زنان بر امور ولایی

این مفهوم با تعابیر گوناگون در کتب روایی، نقل شده است. در ذیل یک روایت، چنین آمده است: «الخصال القَطَّانُ عَنِ السُّكْرِيِّ عَنِ الْجَوْهَرِيِّ عَنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَمَارَةَ عَنِ أَبِيهِ عَنِ جَابِرِ الْجُعْفِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (ع) يَقُولُ: ... لَا تُوَلَّى الْإِمَارَةَ...»<sup>۲</sup> این روایت از حیث سند به دلیل مجهول بودن حسن بن علی السکری و جعفر بن محمد بن عماره و پدرش ضعیف است.<sup>۳</sup> اما از جهت دلالت می‌توان گفت که ظاهر این تعبیر، ولایت امت در بالاترین مرتبه و یا امارت به معنای مدیریت یک شهر و یا منطقه است که به طریق اولویت ولایت عام را نیز شامل می‌شود.<sup>۴</sup> بنابراین زن صلاحیت تصدی مناصب سیاسی را ندارد. مؤید این برداشت، استناد فقها به فقرة دیگر این روایت،<sup>۵</sup> برای عدم جواز تصدی منصب قضا توسط زنان است و

۱. جمعی از نویسندگان، الفائق، ص ۷۳-۷۷.

۲. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۲۵۴.

۳. ر.ک: مؤمن قمی، محمد، الولایة الالهیة الاسلامیة، ج ۳، ص ۱۷۸.

۴. همان، ص ۱۸۷.

۵. «ولا تتولَّى المرأة القضاء».



گفته شده که این فقره بر نفی حکم تکلیفی و وضعی - به صورت توأمان - دلالت می‌کند.<sup>۱</sup> توجه به یکسان بودن وزان تعبیر در دو فقره، استدلال فقها، مؤید استدلال فوق است. این استدلال تمام نیست؛ زیرا مفاد این روایت، عدم صلاحیت زن برای امور مذکور در روایت نیست، بلکه تعبیر «لیس علی» در صدد نفی رجحان و یا سطحی از رجحان نسبت به امور مذکور برای زن است. همچنین قبل و بعد از این تعبیر، اموری - همچون اذان، اقامه نماز جماعت - برای زن نفی شده<sup>۲</sup> که مشروعیت آن‌ها برای زنان واضح است که قرینه بودن سیاق، مانع از دلالت بر عدم جواز می‌شود. حتی ممکن گفته شود که این تولی مصدری است که عطف به مصدرهای قبلی شده و نتیجه‌اش نفی و جوب است نه نفی صلاحیت.<sup>۳</sup> اگر - به قرینه فقره قبل: «وَلَا تُؤَلَّى الْمَرْأَةُ الْقَضَاءَ» - گفته شود تولی مصدر نیست، بلکه فعل مضارع منفی است، در جواب گفته خواهد شد که سیاق و یا حتی وجود چیزی که صلاحیت برای قرینیت دارد، مانع از تمسک به اطلاق می‌شود<sup>۴</sup> و فعل بودن تعبیر روایت هم، نمی‌تواند عدم صلاحیت قرینیت را ثابت کند و وجود فقراتی در روایت که مراد از آن‌ها عدم و جوب و عدم رجحان نیست، بلکه عدم مشروعیت و یا حرمت است - در کنار این نکته که تعبیر «لیس علی» در عدم جواز نیز استعمال شده<sup>۵</sup> - نیز نمی‌تواند مانع از اشکالات فوق شود؛ زیرا این دو نکته، نهایتاً می‌تواند در کنار سیاق در اکثر فقرات، سبب اجمال، این فقره، شود.

مفهوم فوق با تعبیر «وَرَوَى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَطَاءٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرَةَ قَالَ: ... لَا يَفْلَحُ قَوْمٌ وَلِيَهُمْ امْرَأَةٌ»<sup>۶</sup> نیز نقل شده است، اما در برخی کتب این تعبیر به صورت مرسله وارد شده<sup>۷</sup> و آنچه مسند نقل شده<sup>۸</sup> نیز تمام نیست؛ زیرا عنوان «عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرَةَ» در کتب

۱. طباطبایی، سید محمد مجاهد، المناهل، ص ۶۹۵؛ گلپایگانی، محمدرضا، القضاء و الشهادات (گلپایگانی)، ج ۱، ص ۴۶.

۲. «سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ يَقُولُ لَيْسَ عَلَى النِّسَاءِ أَذَانٌ وَلَا إِقَامَةٌ وَلَا جُمُعَةٌ وَلَا جَمَاعَةٌ وَلَا عِيَادَةُ الْمَرِيضِ ... وَلَا تُؤَلَّى الْمَرْأَةُ الْقَضَاءَ وَلَا تُؤَلَّى الْإِمَارَةَ وَلَا تُسْتَشَارُ...»، مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۲۵۴.

۳. مؤمن قمی، محمد، الولاية الالهية الاسلاميه ج ۳ ص ۱۷۸.

۴. نائینی، محمدحسین، أجود التقريرات، ج ۲، ص ۹۱.

۵. گلپایگانی، محمدرضا، القضاء و الشهادات (گلپایگانی)، ج ۱، ص ۴۶.

۶. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، الجمل و النصره، ص ۲۹۷؛ طوسی، محمد بن حسن، الخلاف، ج ۱، ص ۲۱۳.

۷. حرانی، ابن شعبه، تحف العقول، ص ۳۵؛ نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۲۶۳؛ طوسی، محمد بن حسن، الخلاف، ج ۱، ص ۲۱۳.

۸. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، الجمل و النصره، ص ۲۹۷.



رجالی ذکر نشده و عنوان دیگری که محتمل است با این عنوان متحد باشند، توثیق ندارند و «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَطَاءٍ»، هم مردد است و هم توثیق ندارند.<sup>۲</sup> اما عمل و استناد اصحاب به این روایت، جابر ضعف آن است.<sup>۳</sup>

این تعبیر با عبارات مختلف به دست ما رسیده که سه تعبیر نسبت به ولایت زنان به کار برده است: «اعطاء ولایت و مُلک»،<sup>۴</sup> «تصدی امر»<sup>۵</sup> و «اسناد امر قوم».<sup>۶</sup> اسناد امر قوم به زنان یعنی ولایت داشتن زنان. اگر گفته شود که اسناد مساوی با ولایت نیست، در جواب گفته می شود که اطلاق آن چنین صورتی را نیز شامل می شود و در روایات برای هر سه، از تعبیر «لا یفلح» و یا «لن یفلح» استفاده شده است، به این معنا که ولایت امر توسط زنان موجب می شود که یک ملت به رستگاری و پیروزی نرسد. پس ولایت زنان بر امت، یک امر منکر و غیر مشروع به شمار می آید.<sup>۷</sup>

در عین حال استدلال به آن تمام نیست؛ زیرا تعبیر «لا یفلح» ظهور در منع ندارد و اخبار از یک واقعیت است مثل روایت دیگری که می فرماید «لَا يُفْلِحُ مَنْ لَا يَعْقِلُ»<sup>۸</sup> و اگرهم ظهور در منع را بپذیریم، این روایت حکومت عامه و ولایت مطلقه بر کشور را برای زن ممنوع می کند، نه قضاوت و سایر مناصب سیاسی را؛<sup>۹</sup> به همین جهت، دلیل اخص از مدعا است. روایت سومی که نهی از تسلط زنان بر امور ولایتی را اثبات می کند، عبارت است از: «عَلَيْهِ بِنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ صَالِحِ بْنِ السَّنْدِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ حَنَانٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ

۱. خوبی، سیدابوالقاسم موسوی، معجم رجال الحدیث، ج ۹ ص ۲۹۳.

۲. همان، ج ۱۰، ص ۲۵۴-۲۵۸.

۳. سبحانی تبریزی، جعفر، نظام القضاء و الشهاده، ج ۱، ص: ۶۴ و ولاية الفقيه جلد: ۳، صفحه: ۱۵۹

۴. نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۲۶۳.

۵. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، الجمل و النصره، ص ۲۹۷.

۶. حرانی، ابن شعبه، تحف العقول، ص ۳۵.

۷. مؤمن قمی، محمد، الولاية الالهيه الاسلاميه، ج ۳ ص ۱۸۲

۸. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۵۶.

۹. آصفی، محمد مهدی و جمعی از مؤلفان، «زن و ولایت سیاسی و قضایی»، مجله فقه اهل بیت (ع)، ج ۴۲، ص ۶۴؛ سبحانی تبریزی،

جعفر، نظام القضاء و الشهاده، ج ۱، ص ۶۴.

قَالَ: لَا تَصْلُحُ الْإِمَامَةَ إِلَّا لِرَجُلٍ...<sup>۱</sup> سند این روایت به جهت وثاقت صالح بن سندی،<sup>۲</sup> حنان بن سدیر<sup>۳</sup> و سدیر بن حکیم<sup>۴</sup> محل اختلاف بوده، اما بر اساس مبنای صحت روایات کافی، قابل تصحیح است.

مراد از امامت، در این تعبیر، ولایت امر است؛ زیرا در خصلت سوم می‌فرماید: «حُسْنُ الْوِلَايَةِ عَلَى مَنْ يَلِي.» طبق روایت، شخصی صلاحیت تصدی امر دارد که اولاً، مرد باشد؛ ثانیاً، این سه خصلت را دارا باشد.<sup>۵</sup> اگر اشکال شود که مراد از رجل، انسان است، نه جنس مذکر و -چنان‌که متداول است- از آن الغاء خصوصیت می‌شود، در پاسخ گفته خواهد شد که الغاء خصوصیت در مواردی صحیح است که احتمال خصوصیت داده نشود، ولی در مورد این روایت که محل بحث تصدی ولایت امر می‌باشد، احتمال خصوصیت بسیار جدی است، به‌ویژه آن‌که شرع اسلامی تأکید فراوانی بر حفظ و آشکار نشدن زنان دارد.<sup>۶</sup> همچنین دلیل، اخص از مدعا است و این روایت فقط عدم جواز تصدی منصب امامت و ولایت عامه توسط زنان را ثابت می‌کند و به الغاء خصوصیت می‌توان حکم را به مناصبی که در حیطة ولایت، نزدیک ولایت عامه هستند، تسری داد نه همه مناصب سیاسی.

## ۲-۲-۱-۲. روایات نهی از واگذاری امور فراتر از اموری شخصی زنان

در این روایت امام علی (ع) وصیت می‌کند که زن عهده‌دار اموری که خارج از عهده اوست، نشود:<sup>۷</sup> «لَا تُمَلِّكِ الْمَرْأَةَ مِنْ أَمْرِهَا مَا جَاوَزَ نَفْسَهَا»<sup>۸</sup> و تصدی مناصب سیاسی به‌گونه‌ای است

۱. «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ صَالِحِ بْنِ السَّنْدِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ حَنَانِ بْنِ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا تَصْلُحُ الْإِمَامَةَ إِلَّا لِرَجُلٍ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ وَرَجُّ يَحْجُزُهُ عَنْ مَعَاصِي اللَّهِ وَجَلْمٌ يَمْلِكُ بِهِ غَضَبُهُ وَحُسْنُ الْوِلَايَةِ عَلَى مَنْ يَلِي حَتَّى يَكُونَ لَهُمْ كَالْوَالِدِ الرَّجِيمِ.» کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۴۰۷.

۲. خوبی، سیدابوالقاسم موسوی، معجم رجال‌الحديث، ج ۹، ص ۷۰.

۳. همان، ج ۶، ص ۳۰۰.

۴. همان، ج ۸، ص ۳۴.

۵. مؤمن قمی، محمد، الولاية الالهية الاسلاميه ج ۳، ص ۱۷۷.

۶. همان، ج ۳، ص ۱۷۷.

۷. سبحانی تبریزی، جعفر، نظام القضاء و الشهادة، ج ۱، ص ۶۳ و دلیل تحریر الوسيلة - ولاية الفقيه، ص: ۱۵۵.

۸. نهج البلاغه، ص ۴۰۵.





که از عهده زن خارج است. اما باید توجه داشت که پیش فرض استدلال بر عدم جواز واگذاری مناصب سیاسی به زن این است که زن توانایی عهده دار شدن مناصب سیاسی را ندارد، در حالی که با این روایت - به دلیل تمسک به دلیل در شبهة مصداقیة دلیل - نمی توان این پیش فرض را ثابت کرد.<sup>۱</sup> از سوی دیگر، در فقراتی از روایت، علت این حکم، نفع بیشتر زن و مفیدتر بودن آن برای زیبایی او دانسته شده است،<sup>۲</sup> نه عدم صلاحیت او برای تصدی گری. علاوه بر این که روایت ظهور در زندگی زناشویی و ارتباط زوج با زوج دارد و از این جهت ارتباطی با امور عام ندارد<sup>۳</sup> و عموم تعلیل نیز قابلیت استناد ندارد؛ زیرا عدم توانایی زنان برای تصدی این مناصب از تعلیل استفاده نمی شود.

در مورد سند نیز می توان گفت، هرچند در برخی نقل ها، روایت، مرسل<sup>۴</sup> و یا مشتمل بر ضعیف بوده<sup>۵</sup> و محل اشکال واقع شده است،<sup>۶</sup> ولی برای آن بیش از ده سند<sup>۷</sup> ذکر شده<sup>۸</sup> که ممکن است آن را به حد استفاضه برساند. حتی بنا بر برخی مبانی مثل مبنای حجیت روایات کافی،<sup>۹</sup> مضر نبودن ارسال از جانب حماد بن عیسی<sup>۱۰</sup> و یا حجیت نهج البلاغه،<sup>۱۱</sup> این روایت قابل دفاع است.

۱. سبحانی تبریزی، جعفر، نظام القضاء و الشهاده، ج ۱، ص: ۶۳

۲. «لا تملک المرأة من الأمر ما یجاوز نفسها؛ فإن ذلك أنعم لحالها، و أرخی لبالها، و أدوم لجمالها؛ فإن المرأة ریحانة و لیست بقهرمانة».

۳. مؤمن قمی، محمد، الولاية الالهیه الاسلامیه، ج ۳ ص ۱۸۱

۴. قتی، صدوق، محمد بن علی، من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۲۳۱؛ مؤمن قمی، محمد، الولاية الالهیه الاسلامیه، ج ۳، ص ۱۷۹۵۱۳.

۵. مؤمن قمی، محمد، الولاية الالهیه الاسلامیه ج ۳ ص ۱۷۹ ر.ک: کشی، محمد بن عمر، رجال الکشی، ص ۲۳۴؛ خویی، سید ابوالقاسم

موسوی، معجم رجال الحدیث، ج ۱۱، ص ۳۱۱.

۶. مازندرانی، علی اکبر سیفی، دلیل تحریر الوسیله - ولایه الفقیه، ص ۱۵۵.

۷. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۲۵۳ و ج ۴۳، ص ۱۶۳ و ج ۷۴، ص ۱۹۶؛ کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۵، ص

۵۱۰.

۸. آصفی، محمد مهدی و جمعی از مؤلفان، «زن و ولایت سیاسی و قضایی»، مجله فقه اهل بیت (ع)، ج ۲، ص ۸۱؛ مازندرانی، علی اکبر

سیفی، دلیل تحریر الوسیله - ولایه الفقیه، ص: ۱۵۵

۹. نوری، حسین بن محمد، خاتمه المستدرک، ج ۳، ص ۴۶۳.

۱۰. کشی، محمد بن عمر، رجال الکشی، ص ۳۷۵.

۱۱. همان.

## ۲-۱-۲-۳. روایات نهی از مشورت با زنان

در چندین روایت با همین مضمون<sup>۱</sup> حضرت با تعبیر «ایاک» که دلالت بر طلب ترک دارد از رجوع به زنان نهی فرموده است: «إِيَّاكَ وَ مُشَاوَرَةَ النِّسَاءِ فَإِنَّ رَأْيَهُنَّ إِلَى أَفْنٍ وَ عَزْمُهُنَّ إِلَى وَهْنٍ»<sup>۲</sup> هرچند نهی درباره مشاوره وارد شده است ولی تعلیل،<sup>۳</sup> عمومیت دارد و در مقام تصدی سایر مناصب سیاسی نیز صدق می‌کند؛ زیرا اداره و تدبیر این مناصب به عزم راسخ و به سمت صلاح بودن تصمیمات، احتیاج دارد<sup>۴</sup> و اگر کسی بگوید که عموم تعلیل قابل تمسک نیست چون در مشاوره، زن طرف مشاوره واقع می‌شود، ولی در قضاوت، زن به مشورت با دیگران سوق داده می‌شود،<sup>۵</sup> پاسخ این است که زنان به دلایل مذکور صلاحیت برای طرف مشورت واقع شدن ندارند، چه برسد به این که بخواهند خود اقدام به تصمیم‌گیری کنند. از لحاظ سند نیز این روایت همچون روایت قبل قابل اعتماد است. علاوه بر این که برخی این فقره را ذیل وصیت امام علی (ع) که دلیل قبل بود، ذکر کرده‌اند و اشکالات اسناد دیگر به واسطه راه حل‌های تصحیح در روایت قبل، قابل دفع است.

## ۲-۱-۲-۴. روایات نهی از طاعت زنان

در روایت معتبری نقل شده است که بعد از شکایت مردی از همسرش در خدمت امام علی (ع)، ایشان خطبه‌ای خواندند و به صراحت از اطاعت از زنان نهی کردند: «حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ جَدِّهِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِيهِ (ع) قَالَ: ... لَا تُطِيعُوا النِّسَاءَ...»؛ وجوب اطاعت، یکی از مقومات مناصب سیاسی است که در این روایت مورد نهی واقع شده است. این مضمون در روایات دیگری نیز

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۵، ص ۵۱۷-۵۱۸.

۲. نهج البلاغه ص ۴۰۵؛ کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۵، ص ۳۳۸.

۳. نقص یا ضعف در رای و رو به پوچی بودن تصمیمات زنان

۴. مؤمن قمی، محمد، الولاية الالهيه الاسلاميه، ج ۳ ص ۱۸۷-۱۹۱

۵. سبحانی تبریزی، جعفر، نظام القضاء و الشهاده، ج ۱، ص: ۶۳

۶. ابن بابویه صدوق، محمد بن علی، من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۵۵۴؛ هموف الأمالي (للصدوق)، ص ۲۰۶.





تکرار شده است،<sup>۱</sup> اما هیچ‌یک از این روایات صلاحیت اثبات مدعا را ندارد؛ زیرا هرچند برخی از این روایات از لحاظ سند متعبر هستند و بر اساس مبانی متعدد مثل نقل در کافی<sup>۲</sup> و نهج البلاغه قابل اعتماد هستند،<sup>۳</sup> اما سیاق روایات و حتی پرسش سائل در برخی از آن‌ها به صراحت نشان می‌دهد نهی از اطاعت مربوط به امور خانوادگی و زناشویی است و ارتباطی با مناصب سیاسی ندارد. اگر گفته شود شأن صدور، موجب تخصیص نمی‌شود و و عموم لفظ دارای اعتبار است،<sup>۴</sup> در پاسخ گفته می‌شود که این مورد قابل تطبیق نیست؛ زیرا این روایت به جهت احتمال خصوصیت نسبت به مسائل خانوادگی، قابلیت تعمیم ندارد و این‌که گفته شده سرّ نهی از اطاعت زوجه، عدم صلاحیت زنان برای اطاعت شدن است و این موضوع اختصاصی به زوجه و مورد زندگی ندارد،<sup>۵</sup> خلاف ظاهر روایات است.

## ۲-۱-۲-۵. روایات ستر و عدم اختلاط

برای اثبات عدم جواز تصدی منصب ولایت فقیه و منصب قضا<sup>۶</sup> توسط زنان، به مجموعه‌ای از آیات قرآن کریم و روایات تمسک شده است که به ششصد روایت می‌رسد.<sup>۷</sup> این مجموعه از آیات و روایات بر این دلالت دارند که آنچه نسبت به زنان نزد شارع مطلوب است، پوشیده ماندن و مختلط نبودن با مردان است،<sup>۸</sup> چه این‌که در روایت معتبری<sup>۹</sup> از زنان به عورت تعبیر

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۵، ص ۵۱۷-۵۱۸؛ نهج البلاغه، ص ۱۰۶.

۲. نوری، حسین بن محمد، خاتمه المستدرک، ج ۳، ص ۴۶۳.

۳. مؤمن قمی، محمد، الولایه الالهیه الاسلامیه ج ۳، ص ۱۸۰.

۴. علی اکبر رشاد، دانشنامه فاطمی، ج ۵ ص ۲۵

۵. همان، ص ۱۹۳

۶. طباطبایی، سید محمد مجاهد، المناهل، ص ۶۹۴؛ مازندرانی، علی اکبر سیفی، دلیل تحریر الوسيله - ولایه الفقیه، ص ۱۵۲.

۷. مظاهری، حسین، محقق مجید هادی زاده، فقه الولایه و الحکومه الإسلامیه، ج ۱، ص ۲۹۴.

۸. «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع يَا أَهْلَ الْعِرَاقِ بُئِيتُ أَنْ نِسَاءَكُمْ يُدَافِعْنَ الرَّجَالَ فِي الطَّرِيقِ مَا تَسْتَحْيُونَ؛ کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی ج ۵،

ص ۵۳۷.

۹. مؤمن قمی، محمد، الولایه الالهیه الاسلامیه ج ۳ ص ۱۸۵

کرده<sup>۱</sup> و از حضور آنان در جمع مردان و هم صحبتی با آنها،<sup>۲</sup> حتی نسبت به خروج آنان به منظور شرکت در نماز جمعه و نماز عید<sup>۳</sup> نهی کرده است. وجود چنین شأن و منزلتی برای زنان نزد شارع و این که بسیاری از این امور از لوازم جدایی ناپذیر تصدی مناصب سیاسی است؛ با سپردن ولایت به دست زنان سازگاری ندارد<sup>۴</sup> و تردیدی در عدم رضایت شارع به تصدی چنین مناصبی توسط زنان نیست.<sup>۵</sup> هر چند بیشتر این روایات دلالت بر حرمت ندارد و فقط استحباب را افاده می کنند، اما اقتضای دیدگاه شارع نسبت به زنان این است که تصدی امر ولایت عامه<sup>۶</sup> و مناصبی که در کمال بروز و ظهور است، جایز نباشد. ممکن است بگوییم حکم مستفاد از این ادله، اولی است و شارع نمی تواند در مقابل، حکم منافی با آن جعل کند؛ زیرا یا منجر به اضطراب در محیط تشریح شده و یا احکام شرع تعطیل خواهند شد و صدور هر دو از حکیم قبیح است؛ زیرا بازگشت آنها یا به جهل و یا به مخالفت با حکمت است.<sup>۷</sup> در مقام مناقشه به این استدلال گفته شده که این ادله الزام و حرمت را ثابت نمی کنند<sup>۸</sup> و فقط بر ترجیح عدم خروج زنان دلالت دارند<sup>۹</sup> و یک حکم غیرالزامی نمی تواند منشأ یک حکم الزامی باشد<sup>۱۰</sup> و در صورت پذیرش، بر عدم صلاحیت زن در همه مناصب سیاسی دلالت ندارند و فقط مناصبی را که از این جهت دارای مفسده هستند، شامل می شود.



۱. «فَإِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ النَّسَاءُ عَيْ وَ عَوْرَةٌ فَاسْتُرُوا عَيْنَهُنَّ بِالسُّكُوتِ وَ اسْتُرُوا عَوْرَاتِهِنَّ بِالْبَيْتِ»؛ کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی ج ۵، ص:

۵۳۵

۲. طوسی، محمد بن حسن، الخلاف، ج ۶، ص ۲۱۴؛ طباطبایی، سید محمد مجاهد، المناهل، ص ۶۹۵.

۳. قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع- عَنْ خُرُوجِ النَّسَاءِ فِي الْعِيدَيْنِ فَقَالَ لَا إِلَّا عَجُوزٌ عَلَيْهَا مَثَلًا هَا يُعْنِي الْخُفَّيْنِ «کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی،

ج ۵، ص: ۵۳۸

۴. مؤمن قمی، محمد، الولایه الالهیه الاسلامیه، ج ۳ ص ۱۸۶

۵. همان، ج ۳ ص ۱۹۳

۶. همان، ص ۱۸۶

۷. مظاهری، حسین، محقق مجید هادی زاده، فقه الولایه و الحکومه الإسلامیه، ج ۱، ص ۲۹۴-۲۹۷

۸. عاملی، شهید اول، محمد بن مکی، ذکری الشیعه فی احکام الشریعه ج ۳، ص ۲۰۴؛ موسوی خمینی، سیدروح الله، استفتانات امام

خمینی (ره)، ج ۸، ص ۴۹۴

۹. علی اکبر رشاد، دانشنامه فاطمی، ج ۵ ص ۴۱

۱۰. همان.

## ۲-۱-۲-۶. روایات نقصان عقل

برخی فقها در باب قضاوت به تعبیری که در مورد نقصان عقل زنان نقل شده،<sup>۱</sup> تمسک کرده‌اند.<sup>۲</sup> روشن است شخصی که نقصان عقل دارد، صلاحیت تصدی مناصب سیاسی - به ویژه ولایت امر و ولایت عامه که احتیاج وافر به عقل و درایت قوی دارد - را ندارد.<sup>۳</sup>

نسبت به ثبوت این تعبیر در روایات می‌توان گفت در کتاب بحارالانوار دو بار این تعبیر نقل شده است: یک بار مصدر اصلی روایت، تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع) است که استناد این کتاب به حضرت، محل اشکال است و عده‌ای از علما همچون ابن غضائری، علامه حلّی، محقق خوئی و ... در طول تاریخ به این قول ملتزم بوده‌اند. در سند دیگری که برای این تعبیر نقل شده<sup>۴</sup> علاوه بر ارسال، مشتمل بر جندب<sup>۵</sup> و عمر بن سعد<sup>۶</sup> است که هر دو توثیق ندارند، اما روایت نهج البلاغه در عین حالی که مرسل است، برخی به حجیت روایات نهج البلاغه قائل هستند<sup>۷</sup> و روایت الفقیه هم بر اساس مبنای حجیت مراسلات جزمی صدوق قابل پذیرش است و روایات کافی هم به صورت مرسل و یا مرفوع نقل شده، اما بر اساس حجیت روایات کافی<sup>۸</sup> نیز، قابل استناد است. در نهایت ممکن است به صدور این تعبیر از ائمه (ع) قائل شد؛ چراکه سند برخی از روایات طبق برخی مبانی حجت است، علاوه بر این که کثرت نقل در کنار اسناد متعدد برای این تعبیر، ممکن است برای برخی اطمینان‌آور باشد.

اما از جهت دلالت اشکال شده است که معلوم نیست مراد از تعبیر نقصان عقل، کمبود عقل باشد؛ زیرا در ادامه عبارتی که از نهج البلاغه نقل شد، حضرت می‌فرمایند که نقصان



۱۲۸

دوفصلنامه تخصصی فقه نظام - سال اول - شماره دوم - پاییز و زمستان ۱۴۰۰

۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۳۰۷؛ کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۵، ص: ۳۲۲؛ قمی، صدوق، محمد بن علی، من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۹۱.

۲. اصفهانی، محمد بن حسن، کشف اللثام، ج ۱۰، ص ۱۷؛ طباطبایی، سید محمد مجاهد، المناهل، ص ۶۹۴.

۳. مؤمن قمی، محمد، الولایه الالهیه الاسلامیه ج ۳ ص ۱۸۶

۴. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۳۳، ص: ۴۶۱

۵. همان ج ۴، ص ۱۷۳.

۶. خوئی، سیدابوالقاسم موسوی، معجم رجال‌الحديث، ج ۱۳، ص ۳۸.

۷. مؤمن قمی، محمد، الولایه الالهیه الاسلامیه، ج ۳، ص ۱۸۰.

۸. نوری، حسین بن محمد، خاتمه المستدرک، ج ۳، ص ۴۶۳.



عقل به جهت این است که شهادت دو زن برابر شهادت یک زن است؛ عبارتی که مضمون آن از پیامبر (ص) نیز نقل شده است.<sup>۲</sup> البته درباره این که مراد از این عبارت چیست دو احتمال وجود دارد: نخست آن که مراد، شاهد آوردن برای اثبات ناقصات العقول باشد؛ در این صورت کبری ثابت است و صلاحیت زن نفی می‌شود؛<sup>۳</sup> دوم آن که مراد، بیان همین معنی است که شهادت دو زن برابر با یک مرد است که بر این اساس، روایت بر کمبود عقلی زنان به گونه‌ای مانع از صلاحیت زنان شود، دلالت ندارد. مطابق احتمال دوم، این روایات قرینه بر فهم سایر روایات که خالی از این قرینه هستند، خواهد بود، ولی در عین حال می‌توان گفت این بیان و عدم قبول شهادت انفرادی زن،<sup>۴</sup> به طریق اولویت مدعا را ثابت می‌کند؛ زیرا در مسئله شهادت، شهادت زن در کنار حکم قاضی موثر است. بنابراین در مواردی که بنا باشد، کلام زن به تنهایی مؤثر واقع شود مثل قضاوت و مناصب سیاسی، بر اساس اولویت قطعیه، رأی شارع این است که زن صلاحیت تصدی این امور را ندارد.<sup>۵</sup> همچنین شهادت مربوط به امور حسبی است که اشتباه در آن کمتر رخ می‌دهد، با وجود این، شارع شهادت زنان را به صورت انفرادی نپذیرفته است؛ به طریق اولی در اموری مثل قضاوت و تصدی برخی مناصب حکومتی که احتیاج به رأی دارد، پذیرفته نخواهد شد.

## ۲-۱-۳. دلیل سوم: سیره متشرعه

در طول تاریخ شیعه و مسلمین دیده نشده که زنی به منصب قضا و مناصب سیاسی نشسته باشد.<sup>۶</sup> به همین جهت سیره بر عدم صلاحیت زنان برای منصب قضا و مناصب سیاسی دلالت دارد.

۱. «أَمَّا نَقْصَانُ عَقُولِهِنَّ فَشَهَادَةُ امْرَأَتَيْنِ (مِثْلُهُنَّ) كَشَهَادَةِ الرَّجُلِ الْوَاحِدِ»، نهج البلاغه، ص ۷۲.

۲. قمی، صدوق، محمد بن علی، من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۹۱.

۳. مؤمن قمی، محمد، الولایه الالهیه الاسلامیه ج ۳ ص ۱۸۷

۴. نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۱۷۱؛ سبحانی تبریزی، جعفر، نظام القضاء و الشهاده، ج ۱، ص ۵۳.

۵. ر.ک: فقه الولایه و الحکومه الاسلامیه، ج ۱، ص ۲۹۸؛ مازندرانی، علی اکبر سیفی، دلیل تحریر الوسيله - ولایه الفقیه، ص ۱۵۱.

۶. سبحانی تبریزی، جعفر، نظام القضاء و الشهاده، ج ۱، ص ۴۹.



این دلیل تمام نیست؛ زیرا اگر هم بپذیریم سیره بر نصب قضات رجل و انتخاب مردان برای مناصب سیاسی تعلق گرفته بوده، لکن نمی‌تواند، صلاحیت قضاوت و مناصب سیاسی را از زنان سلب کند؛<sup>۱</sup> زیرا ممکن است متصدی نشدن زنان، از جهت جمع نبودن شرایط بوده نه این‌که صلاحیت و مشروعیت وجود نداشته است. شاهد این ادعا، عدم انعقاد چنین سیره‌ای میان عقلا است، چه اینکه منصب ملکه در حکومت‌های پادشاهی، یک منصب سیاسی و دارای وظایف و اختیارات بوده که در اختیار بانوان قرار داشته است.

## ۲-۱-۴. دلیل چهارم: اصل

مناصب سیاسی مانند منصب قضاوت،<sup>۲</sup> حکم شرعی هستند و برای اثبات نیاز به دلیل شرعی دارند؛ مادامی که دلیل بر جعل چنین حکمی نباشد، تصدی این منصب مشروع نیست. به عبارت دیگر، برخی منصب‌های سیاسی به نحوی است که شخص از ولایت برخوردار می‌شود؛ از این‌رو در مواردی از قبیل جعل ولایت برای بانوان که شک در اعطای چنین ولایتی وجود دارد، اصل عدم ولایت جاری می‌شود.<sup>۳</sup> البته باید توجه داشت که پیش‌فرض این دلیل این است که دلیلی برای جعل ولایت برای غیررجل وجود ندارد. بنابراین اگر دلیلی بر جعل ولایت برای غیررجل - در بحث ادلة اشتراط - اقامه شود، رافع موضوع اصل و مقدم بر آن خواهد بود.



۱۲۰

دوفصلنامه تخصصی فقه نظام - سال اول - شماره دوم - پاییز و زمستان ۱۴۰۰

۱. همان، ص ۶۴.

۲. الخلاف، ج ۶، ص: ۲۱۳؛ طباطبایی، سید محمد مجاهد، المناهل، ص: ۶۹۴؛ القضاء والشهادات، ص: ۴۱ و تفصیل الشریعه - القضاء والشهادات، ص: ۴۵؛ مازندرانی، علی اکبر سیفی، دلیل تحریر الوسيله - ولایه الفقیه، ص: ۱۳۹

۳. تذکره الفقهاء ص: ۵۸۶ و جواهر الکلام ج ۲۷، ص: ۳۳۴ و کتاب المکاسب؛ ج ۳، ص: ۵۷۴ و تفصیل الشریعه - القضاء والشهادات؛ ص ۴۴.

## ۲-۱-۵. دلیل پنجم: مجموع ادله

گاهی در فقه هر چند ادله به صورت انفرادی مدعا را ثابت نمی‌کند، ولی فقها به مجموع ادله - به دلیل جبران ضعف ادله با یکدیگر - برای اثبات آن تمسک می‌کنند.<sup>۱</sup> در بحث حاضر نیز هر چند بررسی جداگانه هر یک از ادله، نتواند اشتراط ذکوریت را ثابت کند، ولی حکم مجموع ادله غیر از هر کدام از ادله به تنهایی است و مجموع این ادله در کنار هم می‌تواند، نسبت به مدعا ایجاد اطمینان کنند که زن صلاحیت بر تصدی مناصب سیاسی ندارد.

در مقابل، گفته شده است گذشته از آن که قبول تسامح در تمسک به مجموع ادله بعد از عدم صحت استناد به هر کدام از ادله به صورت انفرادی، محل اختلاف است،<sup>۲</sup> حتی در صورت پذیرش نیز، این استدلال مدعا را ثابت نمی‌کند؛ چراکه دلیل، اخص از مدعا است از این جهت که در استناد به مجموع ادله، نتیجه تابع اخس مقدمات است و اطلاق ثابت نمی‌شود و ممکن است گفته شود که قدر متیقن از مجموع ادله، ممنوعیت تصدی ولایت عام و مناصبی است که ولایت عام دارند. از این رو تصدی سایر مناصب سیاسی، خارج از قدر متیقن است.<sup>۳</sup>

## ۲-۲. بررسی قول جواز

### ۲-۲-۱. دلیل اول: روایات:

۱. «يَنْظُرَانِ إِلَى مَنْ كَانَ مِنْكُمْ / فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا.»<sup>۴</sup> در این روایت حضرت بعد از منع از رجوع به حاکمان جور، از «من» موصوله استفاده می‌کند و با ذکر ویژگی‌هایی برای او، مردم را به او ارجاع می‌دهد و وی را به عنوان حاکم جعل می‌کند. روشن است که تعبیر «من» شامل زنان نیز می‌شود.<sup>۵</sup> البته گفته شده که در این مقام، ارتکاز متشرعه از تمسک به

۱. خوانساری، آقا حسین بن محمد، مشارق الشومس فی شرح الدروس ج ۴، ص ۱۶۸.

۲. ر.ک: صدر، سید محمد باقر، القواعد الفقهیه، ج ۵، ص ۵۰۶.

۳. آصفی، محمد مهدی و جمعی از مؤلفان، «زن و ولایت سیاسی و قضایی»، مجله فقه اهل بیت (ع)، ج ۴۲، ص ۷۰.

۴. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص: ۶۷.

۵. تبریزی، میرزا جواد، أسس القضاء و الشهادة، ص ۱۵.

اطلاقات جلوگیری می‌کند. گفتنی است منشأ این ارتکاز، مذاق شارع است که نخواستہ زنان در بسیاری از مناصب و جایگاه‌ها همچون قضاوت و یا سایر مناصب سیاسی مشارکت داشته باشد.<sup>۱</sup> همچنین این مذاق از احکامی که شارع صادر فرموده نیز به دست می‌آید، مثل صالح نبودن زن برای امامت جماعت،<sup>۲</sup> تساوی شهادت دو زن با یک مرد،<sup>۳</sup> صالح نبودن زن برای ولایت بر فرزندان خودش،<sup>۴</sup> دستور کوچ و خروج به مردان<sup>۵</sup> و دستور ماندن در منزل به زنان،<sup>۶</sup> و تمام برگزیدگان خداوند برای نبوت و خلافت مرد بوده‌اند<sup>۷</sup> و حجم گسترده‌ای از روایاتی که در قول به عدم جواز سپردن این مناصب به زنان، مطرح شده گواه بر این مدعا است. ممکن است این ارتکاز مانع از اطلاق نباشد؛ زیرا ارتکاز، زمانی می‌تواند مانع از اطلاق شود که در زمان صدور این روایت، اذهان به این حکم مثل یک قرینه توجه پیدا کنند. بنابراین کثرت، عمومیت و حاضر الذهن بودن به این ارتکاز، لازم است و روشن نیست که چنین ارتکازی در موضوع بحث تحقق پیدا کرده باشد.

## ۲-۲-۲. دوم: سایر اطلاقات ولایت فقیه

فقه‌ها برای اثبات ولایت فقیه به روایات متعددی تمسک کرده‌اند<sup>۸</sup> مانند «اللَّهِمَّ اِزْحَمْ خُلَفَائِي»،<sup>۹</sup> «حُصُونُ الْإِسْلَامِ»،<sup>۱۰</sup> «أَمَنَاءُ الرَّسُولِ»،<sup>۱۱</sup> «إِنَّمَا هِيَ لِأِمَامِ الْعَالِمِ بِالْقَضَاءِ»،<sup>۱۲</sup>

۱. مازندرانی، علی اکبر سیفی، دلیل تحریر الوسیله - ولایه الفقیه، ص ۱۵۵.

۲. اصفهانی، محمد بن حسن، کشف اللثام، ج ۱۰، ص ۱۸.

۳. سوره بقره، آیه ۲۸۲.

۴. حلی، علامه، حسن بن یوسف، مختلف الشیعه، ج ۷، ص ۱۲۴.

۵. سوره توبه، آیه ۴.

۶. سوره احزاب، آیه ۳۳.

۷. سبحانی تبریزی، جعفر، نظام القضاء و الشهاده، ج ۱، ص ۵۳.

۸. موسوی خمینی، سیدروح‌الله، ولایت فقیه، ص ۵۹.

۹. ابن بابویه صدوق، محمد بن علی، معانی الأخبار، ص ۳۷۵.

۱۰. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۳۸.

۱۱. همان ص ۴۶.

۱۲. همان ج ۷، ص ۴۰۶.

«فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُؤَاةِ حَدِيثِنَا»،<sup>۱</sup> «إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ».<sup>۲</sup> همه این تعابیر مطلق هستند و شامل زنان نیز می‌شوند و ولایت عامه را برای زنان ثابت می‌کنند.<sup>۳</sup> وقتی بر اساس این ادله زنان می‌توانند بر عالی‌ترین منصب سیاسی، تکیه بزنند به طریق اولی در سایر مناصب نیز می‌توانند و اگر اشکال شود که برخی روایات ولایت فقیه همچون روایت ابی خدیجه،<sup>۴</sup> از تعبیر رجل استفاده کرده و اصل در قیود، خصوصیت داشتن آن‌ها است، به همین جهت، این روایات سبب تقييد روایات عامه و یا دست‌کم سبب انصراف آن‌ها خواهند شد،<sup>۵</sup> در جواب خواهد آمد که تعبیر رجل، برای بیان مورد غالب است و بیان مورد غالب، سبب تخصیص و تقييد عموم و اطلاقات موجود در باب نمی‌شود<sup>۶</sup> و از سوی دیگر، این استدلال بر پایه مفهوم لقب است که طبق آنچه در اصول مطرح شد، لقب، مفهوم ندارد<sup>۷</sup> و با فرض این‌که این روایات اشتراط ذکوریت را ثابت نکند، نمی‌تواند سبب انصراف عمومات شوند.

اشکال دیگر این‌که، بنابر برخی مبانی، «قدر متیقن» در مقام تخاطب، سبب عدم انعقاد اطلاق می‌شود،<sup>۸</sup> ولی علاوه بر عدم پذیرش این مبنا نزد مشهور،<sup>۹</sup> قدر متیقن بودن مرد، ثابت نیست و یا برخی گفته‌اند اطلاق، فرد نادر را شامل نمی‌شود<sup>۱۰</sup> و در مقام وجود یک زن با شرایطی همچون فقیه بودن و ... نادر بوده و اطلاق شامل او نخواهد شد.<sup>۱۱</sup> اما این مناقشه هم تمام نیست؛ زیرا «ندرت» به اندازه‌ای نیست که ملاک مذکور را محقق کند و کثرت زنان دارای این شرایط، در اعصار معاصر، شاهد بر عدم تحقق چنین ندرتی است و با فرض عدم پذیرش اشکالات فوق، در عین حال اطلاق این روایات قابل اخذ نیست؛ زیرا بسیاری از ادله‌ای که برای اشتراط اقامه شد، شرط ذکوریت در مقام عام ولایت و مناصبی که ولایتی

۱. طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۷۰.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۳۲.

۳. یعقوبی، نبیل، قضاء المرأة، ص ۱۱۷.

۴. «وَلَكِنْ انظُرُوا إِلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ»، در ادله اشتراط رجولیت مطرح شد.

۵. یعقوبی، نبیل، قضاء المرأة، ص ۱۱۷.

۶. گلپایگانی، محمدرضا، القضاء والشهادات (گلپایگانی)، ص ۲۲۹؛ تبریزی، میرزا جواد، أسس القضاء والشهادة، ص ۱۴.

۷. خراسانی، محمدکاظم، کفایه الأصول، ص ۲۰۶.

۸. یعقوبی، نبیل، قضاء المرأة، ص ۱۱۷.

۹. صدر، سیدمحمدباقر، دروس في اصول الفقه، ص ۲۵۹.

۱۰. صدر، سیدمحمدباقر، بحوث في علم الأصول، ج ۳، ص ۴۳۱.

۱۱. یعقوبی، نبیل، قضاء المرأة، ص ۱۱۸.





گسترده در اختیار متصدی قرار می‌گیرد را ثابت می‌کرد، لذا اطلاق این ادله به مفاد سایر ادله تقیید می‌خورد.

### ۲-۲-۳. سوم: «من امّ قوما»<sup>۱</sup>

در روایات متعددی که به بحث از حاکم جامعه پرداخته است، تعبیری وجود دارد که اطلاق آن‌ها شامل زنان نیز می‌شود و یا در برخی، «شخص افضل» در جامعه را مقدم می‌دارد که شامل زن نیز می‌شود.

اما این ادله و اطلاقات اساساً در مقام بیان - از جهت ذکورت و عدم آن - نیستند تا اطلاق برای آن‌ها شکل گیرد. از این رو حتی قابلیت تقیید به قید رجل نیز در این روایات وجود ندارد.<sup>۲</sup> اشکال دیگر این که هر چند ممکن است از تعبیر «امّ»، - چنان که برخی معتقدند -<sup>۳</sup> امامت قوم به معنای حکومت، برداشت شود، ولی استظهار برخی دیگر از محدثین این است که مربوط به باب نماز و امام جماعت است نه حاکم؛ چراکه این روایت در باب نماز و احکام جماعت نیز ذکر شده است.<sup>۴</sup>

### ۲-۲-۴. دلیل چهارم: عقل

یکی از احکام عقلی بدیهی و یکی از صغریات قطعی حسن و قبح عقلی - که در روایات نیز به آن اشاره شده -<sup>۵</sup> این است که هر کسی بر اساس قابلیتش باید مکلف شود و هر شخصی که در یک امری صلاحیت بیشتر داشت، او صلاحیت تصدی امر را دارد. بر این اساس در هر سطحی از مناصب و مسئولیت‌های مربوط به اداره جامعه، باید به کسی که صالح‌تر است

۱. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۳۴۶.

۲. اراکی، محسن، نظریه الحکم فی الإسلام، ص ۳۱۰.

۳. برقی، احمد بن محمد، المحاسن، ج ۱، ص ۹۳؛ ابن بابویه، محمد بن علی، ثواب الأعمال، ص ۲۰۶.

۴. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۳۴۶؛ مجلسی، محمدباقر، ملاذ الأخیار، ج ۴، ص ۷۶۴؛ ابن بابویه، محمد بن علی، علل الشرائع، ج ۲، ص ۳۲۶ و طوسی، محمد بن الحسن، تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۵۶؛ مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۸۵، ص ۸۸.

۵. نهج البلاغه، ص ۲۰۴.

مراجعه شود و اگر یک زن از سایر جهات صلاحیت داشت، نمی‌توان به دلیل این‌که زن است او را از تصدی مسئولیت محروم کرد؛ زیرا مخالف این حکم عقل خواهد بود<sup>۱</sup> و بر اساس قاعده ملازمه، شرع نیز تصدی این مناصب توسط زنان را جایز می‌داند.

اما این قاعده عقلی تخصصاً از موضوع بحث خارج است؛ زیرا فرض این است که سایر شرائط لازم برای تصدی مناصب در مرد و زن به صورت مساوی فراهم است؛ آیا در این صورت می‌توان منصب را در اختیار زن قرار داد یا خیر؟ که این حکم عقلی به این پرسش پاسخ نمی‌دهد. بلکه اگر وضعیتی پیش آید که هیچ مردی صلاحیت لازم رای تصدی مناصب را ندارد، در این صورت بر اساس احکام ثانویه؛ از باب ضرورت و رفع اختلال نظام و مصلحت و نه از باب حکم اولی عمل می‌شود و زنان نیز می‌توانند عهده‌دار این مناصب شوند. به همین جهت فرض مزبور از موضوع بحث خارج می‌شود.<sup>۲</sup> البته این اشکال نمی‌تواند استدلال را در همه مراتب مخدوش کند؛ زیرا در فرضی که هم مرد و هم زن حداقل مقدار صلاحیت را دارا باشند، ولی زن در برخی ویژگی‌ها، صالح‌تر باشد، بر اساس حکم عقلی مزبور باید مسئولیت را به زن واگذار کرد.

## ۲-۲-۵. دلیل پنجم: اصل عملی

در فرضی که یک زن همه شروط قضاوت از علم و ... را دارا است، می‌توان به «اصاله الجواز» و «اصاله الحل» تمسک کرد<sup>۳</sup> و تصدی مناصب حکومتی را برای وی جایز دانست. اما باید یادآور شد که اصاله الجواز و اصاله الحل در صورتی جریان دارد که لازمه فعل، تصرف در حقوق دیگران نباشد، در حالی که بیشتر مناصب سیاسی، به گونه‌ای است که نوعی تصرف در حقوق دیگران رخ می‌دهد. بنابراین اصول مذکور در مسئله مورد بحث، جاری نمی‌شوند.<sup>۴</sup> افزون بر این، اصل دیگری تحت عنوان اصل «عدم ولایت احد علی احد» در مسئله قابلیت جریان دارد. این اصل مقدم بر اصاله الجواز است؛ زیرا اصل سببی بر اصل

<sup>۱</sup>. یعقوبی، نبیل، قضاء المرأة، ص ۱۲۰؛ مازندرانی، علی اکبر سیفی، دلیل تحریر الوسیله - ولایه الفقیه، ص ۱۶۵.

<sup>۲</sup>. یعقوبی، نبیل، قضاء المرأة، ص ۱۲۰.

<sup>۳</sup>. همان

<sup>۴</sup>. همان



مسببی مقدم است.<sup>۱</sup> همچنین اداره سیاست و قضاوت بالاصاله متعلق به حضرت رسول (ص) است و دیگران با اذن می‌توانند متصدی شوند. بنابراین اصاله الجواز دیگر جاری نمی‌شود؛<sup>۲</sup> زیرا اصل، عدم اذن است.

البته ممکن است گفته شود که مجرای اصل در جایی است که دلیلی بر هیچ‌یک از اطراف نباشد و در این مقام اگر به اصل تمسک شود، صورتی است که دلیل بر جواز و یا عدم جواز وجود نداشته باشد. در این فرض، نوبت به اصل عدم ولایت احد علی احد می‌رسد که هم نسبت به ولایت زن و هم نسبت به ولایت مرد جاری می‌شود. در صورتی که علم به اصل وجود ولایت نباشد، هیچ‌یک ولایت نخواهند داشت و اگر علم به وجود ولایت - به این معنا که بدانیم، ولایت جعل شده و انکار وجود ولایت ممکن نیست - داشته باشیم، در این صورت جریان اصل عدم ولایت در هر دو طرف ممکن نیست؛ زیرا با علم به جعل ولایت تعارض دارد. حال اگر احتیاط ممکن است، باید اخذ به آن شود و در غیر این صورت نوبت به اختیار می‌رسد. معنای اختیار این است که تصدی مناصب توسط هر یک از زن و مرد، مشروع و جایز است. اما همان‌طور که اشاره شد، زمانی نوبت به اصل می‌رسد که دلیل وجود نداشته باشد و در مقام، مفاد ادله‌ای که اقامه شده، یا عدم جواز به صورت مطلق است، که دیگر نوبت به اصل عدم ولایت نمی‌رسد و یا این‌که ادله ذکورت را در منصب عام ولایت و مناصبی که ولایتی این‌گونه دارند، شرط می‌دانند که در این صورت، نسبت به چنین مناصبی اصل عدم ولایت، مجری ندارد؛ زیرا اصل ولایت ثابت است و اشتراط ذکورت هم ثابت شده است. اما در سایر مراتب و مناصب بنابر فرض جعل اصل ولایت، و عدم دلالت دلیل بر اشتراط ذکورت، نوبت به بیان بالا می‌رسد و تصدی زنان در آن مناصب، جایز خواهد بود. البته اگر ادله عدم جواز حتی در مناصب سیاسی تمام دانسته نشود، اصول جاری مطرح شده در ناحیه اشتراط ذکورت، به دلیل تقدم اصل سببی بر اصل مسببی، حاکم بر این اصل است.

۱. نائینی، محمدحسین، أجود التقريرات، ج ۲، ص: ۴۹۵

۲. یعقوبی، نبیل، قضاء المرأة، ص ۱۲۰



## نتیجه‌گیری

برای اثبات عدم جواز سپردن مناصب سیاسی به بانوان، ادله متعددی اقامه شد که می‌توان آن‌ها را از لحاظ مفهومی به دو دسته تقسیم کرد:

دسته اول: روایاتی مثل روایات نقصان عقل و روایاتی که از مشاوره با زنان منع می‌کردند، که جهت منع در این روایات، ویژگی تکوینی در نوع زنان است که صلاحیت را از آنان سلب می‌کند، نه اینکه شارع زنان را صالح نداند. بنابراین اگر در مصداقی وجود عقل و درایت احراز شود، منعی برای تصدی مناصب سیاسی نخواهد داشت افزون بر این که در همه مناصب سیاسی، احتیاج به عقل و درایت نیست و برخی از مناصب حکومتی، مناصبی صرفاً اجرایی بوده که از عهده زنان خارج نیست.

در دسته دوم شارع، زنان را صالح برای تصدی مناصب سیاسی ندانسته است، اما بر اساس مناقشاتی که مطرح شد، هیچ‌یک از آن‌ها بر عدم صلاحیت زنان برای تصدی همه مناصب سیاسی دلالت ندارد و فقط برخی از آن‌ها بر اشتراط رجولیت در مناصبی که ولایت عام و گسترده‌ای دارند، دلالت می‌کرد و برخی فقط ترجیح مردان بر زنان در مناصبی که سبب اختلاط می‌شود، دلالت داشت. اما این ادله نسبت به مناصبی که چنین ولایت گسترده‌ای ندارند، منعی نمی‌کند و یا حتی نسبت به مناصبی که ماهیت ولایی ندارند نیز دلالت ندارند و ادله‌ای که در جانب عدم اشتراط رجولیت اقامه شد، دلالت بر جواز ولایت دارد و این ادله هرچند مطلق است و حتی مناصب عام ولایی را دربرمی‌گیرد، ولی با آنچه از ادله اشتراط استفاده شد، تقیید می‌خورد و در نتیجه در مناصب پایین‌تر، هرچند در محدوده‌ای اندک دارای ولایت می‌شود، ولی حق تصدی‌گری دارد، به شرط این که عقل و درایت متناسب با آن منصب، احراز شود. اما در سایر مناصب حکومتی و سیاسی که هیچ جنبه ولایی و تصمیم‌گیری وجود ندارد و فقط اجرای محض است مثل بسیاری از مشاغل و کارمندان حکومت، زنان می‌توانند مشغول به فعالیت شوند. البته در هر دو صورت باید مقتضای عناوین ثانویه‌ای همچون مفسده، رعایت شود، چه این که در صورت وجود مفسده، تصدی حرام خواهد بود.

این جمع‌بندی بر اساس ادله و نکاتی بود که در این نوشتار جمع‌آوری شد و چه بسا ادله و بیانات دیگری در مسئله موجود باشد که با ملاحظه آنها حکم مذکور متفاوت شود، به همین جهت مسئله هنوز احتیاج به بررسی دارد.



۱۳۷

در پایان، از آنجا که در مسائل مشابه، اجماع و شهرت فقها وجود دارد، لازم است مراعات احتیاط شود، تا جایی که منجر به اختلال نظام و یا عدم رعایت مصلحت مسلمین شود که در این صورت عنوان ثانوی رافع احتیاط خواهد بود.

### کتابنامه

\* قرآن کریم

\* نهج البلاغه

برقی، احمد بن محمد بن خالد، رجال البرقي - الطبقات، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۳ق.

طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، مشهد: نشر مرتضی، چاپ اول، ۱۴۰۳ق.  
اشکنانی، محمدحسین، دروس في اصول الفقه (توضیح الحلقه الثالثه)، قم: چاپ اول، ۱۳۸۰ش.

اصفهانی، فاضل هندی، محمد بن حسن، كشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۱۶ق.  
مجلسی، محمدتقی، روضه المتقین في شرح من لا يحضره الفقيه، قم: مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانپور، چاپ دوم، ۱۴۰۶ق.

مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، بیروت: مؤسسه الطبع و النشر، چاپ اول، ۱۴۱۰ق.

خراسانی، محمدکاظم، کفایه الأصول، قم: آل البيت، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.

آصفی، محمد مهدی و جمعی از مؤلفان، «زن و ولایت سیاسی و قضایی»، مجله فقه اهل بیت (ع)، قم: مؤسسه دائره المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (ع)، چاپ اول، بی تا.

آل شیخ راضی، محمد طاهر، بدایه الوصول في شرح کفایه الأصول، قم: چاپ دوم، ۱۴۲۶ق.

تبریزی، جواد بن علی، أسس القضاء و الشهاده، قم: دفتر مؤلف، چاپ اول، بی تا.

سبحانی تبریزی، جعفر، نظام القضاء و الشهاده في الشریعه الإسلامیه الغراء، قم: مؤسسه امام

صادق (ع)، چاپ اول، ۱۴۱۸ق.



۱۳۸

دوفصلنامه تخصصی فقه نظام - سال اول - شماره دوم - پاییز و زمستان ۱۴۰۰

طباطبایی حائری، سیدعلی بن محمد، ریاض المسائل، قم: مؤسسه آل البيت(ع)، قم: چاپ اول، ۱۴۱۸ق.

طباطبایی حائری، سیدمحمد مجاهد، کتاب المناهل، قم: مؤسسه آل البيت(ع)، چاپ اول، بی تا.

حسینی طهرانی، محمدحسین، ولایه الفقیه، مترجم علی حسین، بیروت: دار المحججه البیضاء، ۱۴۱۸ق.

حسینی فیروزآبادی، مرتضی، عنایه الأصول فی شرح کفایه الأصول، قم: چاپ چهارم، ۱۴۰۰ق.

حلّی، علامه، حسن بن یوسف، تذکره الفقهاء (ط - القدیمه)، قم: مؤسسه آل البيت(ع)، چاپ اول، ۱۳۸۸ق.

حلّی، علامه، حسن بن یوسف، مختلف الشیعه فی أحكام الشریعه، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم، ۱۴۱۳ق.

موسوی خمینی، سیدروح الله، استفتانات امام خمینی (ره)، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۹۲ش.

\_\_\_\_\_، تحریر الوسیله، قم: مؤسسه مطبوعات دار العلم، بی تا.

\_\_\_\_\_، ولایت فقیه، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، چاپ دوازدهم، ۱۴۲۳ق.

خوانساری، آقا حسین بن محمد، مشارق الشموس فی شرح الدروس، بی تا.

خویی، سید ابوالقاسم موسوی، معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرجال، بی تا.

انصاری، مرتضی، القضاء و الشهادات، قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.

\_\_\_\_\_، المکاسب، قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.

نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، بیروت: دار إحياء التراث العربی، بیروت، چاپ هفتم، ۱۴۰۴ق.



۱۳۹



- صدر، سیدمحمدباقر، القواعد الفقهیه (بحوث فی علم الأصول)، قم: مؤسسه دائره المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت(ع)، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ق.
- \_\_\_\_\_، بحوث فی علم الأصول، قم: چاپ سوم، ۱۴۱۷ق.
- طباطبایی، سیدمحمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعهی مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ق.
- طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر جوامع الجامع، قم: حوزه علمیه قم، مرکز مدیریت، قم: چاپ اول، ۱۴۱۲ه.ق.
- طوسی، ابو جعفر، محمد بن حسن، الخلاف، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۰۷ق.
- طوسی، ابو جعفر، محمد بن حسن، رجال الشیخ الطوسی - الأبواب، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ سوم، ۱۴۲۷ق.
- حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، قم: مؤسسه آل البيت (ع)، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.
- عاملی، شهید اول، محمد بن مکی، ذکری الشیعه فی أحكام الشریعه، قم: مؤسسه آل البيت (ع)، قم، اول، ۱۴۱۹ق.
- قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران
- قمی، صدوق، محمد بن علی بن بابویه، معانی الأخبار، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۳ق.
- \_\_\_\_\_، من لا یحضره الفقیه، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم، ۱۴۱۳ق.
- کلینی، ابو جعفر، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران: دار الکتب الإسلامیه، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق.
- لنکرانی، محمد فاضل موحدی، تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسیله - القضاء و الشهادات، قم: مرکز فقهی ائمه اطهار (ع)، قم، چاپ اول، ۱۴۲۰ق.
- مازندرانی، علی اکبر سیفی، دلیل تحریر الوسیله - ولایه الفقیه، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، چاپ دوم، ۱۴۲۸ق.

- نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، بیروت: مؤسسه آل البيت (ع)، چاپ اول، ۱۴۰۸ق.
- طبسی، محمد محسن، «پژوهشی پیرامون تفسیر امام عسکری (ع)»، مجله فرهنگ کوثر، زمستان ۱۳۸۲، شماره ۶۰.
- مظاهری، حسین، محقق مجید هادی زاده، فقه الولاية و الحکومه الإسلامیه، قم: مؤسسه الزهراء (س)، ۱۳۸۶ش.
- نائینی، محمد حسین، أجود التقريرات، قم: چاپ اول، ۱۳۵۲ش.
- نجف آبادی، حسینعلی منتظری، نظام الحکم فی الإسلام (للمنتظري)، قم: نشر سراپی، چاپ دوم، ۱۴۱۷ق.
- نجم آبادی، ابوالفضل، الأصول، قم: چاپ اول، ۱۳۸۰ش.
- یعقوبی، نبیل، قضاء المرأة في الفقه الشيعي، قم: جامعه المصطفی العالمیه، ۱۳۸۷ش.
- یزدی، سید محمد کاظم طباطبایی، تکمله العروه الوثقی، قم: کتابفروشی داوری، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.



